بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 24 دی 1396.

در بحث علم اجمالی این که در جمیع اطراف بخواهد اصل جاری شود یا آیا اصل جاری می شود یا خیر عمدتا روایاتی مهم است که در آنها کلمه بعینه به کار رفته است. مرحوم شیخا نصاری می فرمایند که بعضی از این روایات دالّ نیست بعضی هایشان ظهور بدوی برای دلالت دارد ولی با توجه به تنجیز علم اجمالی که کأنه یک حکم قطعی عقلی است چه هست باید از این روایت رفع ید کرد. حالا من عین عبارت شیخ را می خوانم در توضیح اینکه این فان قلت ایشان می گوید که

و أمّا الشرع فلم‏ يرد فيه‏ ما يصلح للمنع عدا ما ورد من قولهم عليهم السلام «كلّ شي‏ء حلال حتّى تعرف أنّه حرام بعينه» و «كلّ شي‏ء فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتّى تعرف الحرام منه بعينه» و غير ذلك.

و بعد هم استدلال را تقریب می کنند. می گویند

و لكن هذه الأخبار و أمثالها لا يصلح للمنع لأنّها كما تدلّ على حلّية كلّ واحد من المشتبهين كذلك تدلّ على حرمة ذلك المعلوم إجمالًا لأنّه أيضاً شي‏ء علم حرمته»،

این همان تقریبی است که در ذیل اخبار استصحاب هم بیان کرده اند.

فإن‏ قلت‏ إنّ‏ غاية الحل‏ معرفة الحرام بشخصه و لم تتحقق في المعلوم بالإجمال‏

کلمه بعینه

قلت أمّا قوله عليه السّلام كلّ شي‏ء حلال حتّى تعلم أنّه حرام بعينه فلا يدلّ على ما ذكرت لأنّ قوله عليه السّلام بعينه تاكيد للضمير جي‏ء به للاهتمام في اعتبار العلم كما يقال: رأيت زيدا نفسه بعينه

لدفع توهم وقوع الاشتباه في الرؤية و إلّا فكل شي‏ء علم حرمته فقد علم حرمة نفسه فإذا علم بنجاسة إناء زيد و طهارة إناء عمرو فاشتبه الإناء إن فإناء زيد شي‏ء علم حرمته بعينه نعم يتصف هذا المعلوم المعين بكونه لا بعينه إذا أطلق عليه عنوان أحدهما فيقال أحدهما لا بعينه في مقابل أحدهما المعين عند القائل‏و أمّا قوله‏ فهو لك حلال حتّى تعرف الحرام منه بعينه‏ فله‏ ظهور فيما ذكر حيث ان قوله بعينه قيد للمعرفة فمؤداه اعتبار معرفة الحرام بشخصه و لا يتحقّق ذلك إلّا إذا امكنت الإشارة الحسية إليه و أمّا إناء زيد المشتبه بإناء عمرو في المثال و إن كان معلوما بهذا العنوان إلّا أنّه مجهول باعتبار الأمور المميزة له في الخارج عن إناء عمرو فليس معروفا بشخصه إلّا أنّ إبقاء الصحيحة على هذا الظهور توجب المنافاة لما دلّ على حرمة ذلك العنوان المشتبه مثل قوله عليه السّلام اجتنب عن الخمر

‏که وارد آن بحث ها می شوند که اینها با حرمت واقعی که اینجا به آن علم پیدا کردید منافات دارد و جای حکم ظاهری هم نیست و آن بحث هایش را کار نداریم. ایشان روایت دوم را ذاتا می پذیرند ولی می گویند کأنه با آن تنجیز علم اجمالی منافات دارد

سؤال:

پاسخ: ایشانت عبیر این جور می کنند که در مورد اولی تأکید ضمیر هست کأنه می خواهد بگوید که همین را گاهی اوقات حالا من بعدا در مورد کلام شیخ یک توضیح می دهم

ببینید حالا من ابتدا در مورد مطلب اولی که ایشان متعرّض شده است عرض کنم تا بعد برویم

کلمه بعینه در مقام تأکید است. همچنان که مرحوم شیخ فرمودند. ولی ببینیم این تأکید تأکید برای چیست یعنی چرا این تأکید می شود. گاهی اوقات تصوّر می شود که حکم شیء در مورد مشابهاتش هم هست. به خاطر همین کلمه بعینه به کار برده می شود برای نفی این که این حکم در مورد مشابهاتش تصور است. مثلا من حالا یک مقداری عبارت های مختلف این چیز را یادداشت کردم روایت زیاد بود چند تایی را که یک مقداری در اقسام کلمه بعینه شاید مفید بود را یادداشت کردم. در روایت

محمد بن حكيم عن أبي الحسن عليه السلام قال قلت له تفقهنا في‏ الدين‏ و روينا

می گوید در دین فقیه شدیم و روایت یاد گرفتیم و امثال اینها.

و ربما ورد علينا رجل قد ابتلي بشي‏ء صغير ما عندنا فيه بعينه شي‏ء

یک موضوعی هست که در خصوص آن یک روایتی برای ما وارد نشده است.

و عندنا ما هو يشبه مثله‏

مشابهش هست و خیلی هم کوچک است خیلی بزرگ هم نیست که مهم باشد.

أ فنقيسه بما يشبههه؟ قال: لا و ما لكم و القياس‏

هی چیز می کرده است که مسئله را مهم جلوه نکند و این که اینجا به جایی هم بر نمی خورد که بتواند اجازه بر قیاس بگیرد.

قال: لا و ما لكم و القياس‏

بصائر الدرجات صفحه 302 حدیث 4. خب این. اطلاق مقامی که ما داریم خیلی صغیر و کبیر ندارد. این صغیر دنبال صغیر بود.

یکر وایت دیگر هم باز هم در همین فاز ها هست می گوید که

مَرِضْتُ فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلًا فَوَصَفَ لِي دَوَاءً بِلَيْلٍ آخُذُهُ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً فَلَمْ يُمَكِّنِّي فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبَابِ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ

نصر خادم امام هادی علیه السلام بوده است

بِقَارُورَةٍ فِيهَا ذَلِكَ الدَّوَاءُ بِعَيْنِهِ فَقَالَ لِي- أَبُو الْحَسَنِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ خُذْ هَذَا الدَّوَاءَ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً فَأَخَذْتُهُ فَشَرِبْتُهُ فَبَرَأْتُ:

می گوید که ذلک الدواء بعینه یعنی خود آن دواء. مشابهش نه. ژنریکش نه. دقیقا خود همان دواء

راوی اش را یادداشت نکردم. کافی جلد 1 صفحه 502 حدیث 9. شاید یک روایتی هست از امام باقر علیه السلام

من یحرم الله شیئا من الحیوان فی القرآن الا الخنزیر بعینه. یعنی خود خنزیر حالا مشابهات خنزیر و امثال اینها را که ممکن است در بعضی از جهات با خنزیر هم مشابهت داشته باشد اینها را حرام نکرده است. تفسیر عیاشی جلد 1 صفحه 383 حدیث 120. اینجا نفی اسراء حکم نسبت به مشابهش ظاهرا. گاهی اوقات نفی اسراء حکم نسبت به بدل شیء هست. اینکه شیء بدل ندارد. اینها مشابه هم هستند ولی من یک مقداری اینها را تفکیک کردم تا حدودی روشن تر شود.

عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَارَةُ فَأَيُّ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُهُنَّ

بعد ادامه روایت می گوید که بعد از ولایت کدام می گوید نماز همین جور بعدی اش چه بعدی اش چه آخری اش را می گوید صوم. صوم را از همه پنجمین می اند

قُلْتُ وَ مَا بَالُ الصَّوْمِ صَارَ آخِرَ ذَلِكَ أَجْمَعَ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ مَا إِذَا أَنْتَ فَاتَكَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُ تَوْبَةٌ دُونَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَتُؤَدِّيَهُ بِعَيْنِهِ

محصل این مطلب این است که چیزی که بدل دارد معنایش این است که در آن درجه اهمیت نیست. روزه بدل دارد روزه ماه رمضان چیزهای دیگر قضا دارد و امثال اینها. ولی نماز و اینها بدل ندارد. کأنه اصلا آن نماز قضا این نیست آن یک چیز دیگر است. ولی روزه بدل همین است بر کسی که هست.

إِنَّ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الْحَجَّ وَ الْوَلَايَةَ لَيْسَ شَيْ‌ءٌ يَقَعُ مَكَانَهَا دُونَ أَدَائِهَا وَ إِنَّ الصَّوْمَ إِذَا فَاتَكَ أَوْ قَصَّرْتَ أَوْ سَافَرْتَ فِيهِ أَدَّيْتَ مَكَانَهُ أَيَّاماً غَيْرَهَا وَ جُبِرَتْ ذَلِكَ الذَّنْبُ بِصَدَقَةٍ وَ لَا قَضَاءَ عَلَيْكَ

لا قضاء علیک یعنی آن روزه اصلا قضاء این نیست. کأنه بدلش هست خودش است در چیز دیگری انجام داده می شود. از جهت بعضی حالا در پرانتز این مطلب را بگویم که یک بحثی وجود دارد که اصلا بر مکلّف چه واجب هست. آیا روزه شهر رمضان واجب است یا یک بیانی است ان این است که آن که واجب است جامع واجب است از اول. یک روزه ای در سال واجب است برای بعضی از اشخاص خاص روزه ماه رمضان هم چیز به اصلاح واجبٌ فی واجب است. تعدد مطلوب دارد و از بعضی روایات این جوری برداشت می شود که روزه قضاء برای مسافر و اینها اصلا اصل واجب است. به امر جدید نیست. همان امر اول هست نماز و اینها به امر جدید هست و قضاء هست و این نه اصلا فوت نشده است آن واجب اولی

بله ان واجب آخری که ما اینجا داریم که آن واجب در مورد بعضی افراد هم هست در مورد همه افراد نیست این است که ماه رمضان انجام دهد که آن خب کفاره دارد. ولی در نماز اصلا قضاء است و اداء نیست.

وَ لَيْسَ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ شَيْ‌ءٌ يُجْزِيكَ مَكَانَهُ غَيْرُهُ

محاسن جلد 1 صفحه 286 حدیث 430 تفسیر عیاشی جلد 1 صفحه 191 کافی جلد 2 صفحه 18 حدیث 5. من عبارت محاسن را خواندم. بعی چیزهایش در تفسیر عیاشی و کافی ممکن است بعضی از الفاظ آن تغییراتی داشته باشد. دارم تفسیر عیاشی را که دیدم بعضی از عبارت هایش یک مقداری نقل معنا طوری است. علی أیّ تقدیر این میگوید که این بعینه یعنی لا ببدله. در آن قبلی اش بود لا بمشابه. این هم یک جور.

سؤال:

پسخ: دون ان ترجع الیه بتعدّیه بعینه. افضل اشیائ این است که باید خودش را بعینه بیاورید ولی آن چیزی که بدل دارد امثال اینها آن افضل الاشیاء نیست. خب این هم این اتفاقا چیز مهمی است در بحث به عنوان یک ضابطه می تواند مورد استفاده قرار گیرد در بحث تزاحم و تعیین ملاک اهم از ملاک مهم. این روایت هم خود صوم نشانگر این است که از انها رتبه اش پایین تر است هم ضابطه و ملاکی که اینجا تعیین شده است ملاک قابل توجهی است که می تواند در بحث های تزاحم مورد استفاده قرار گیرد. خب این هم حالا برای این که یک مقداری تلطیف شد چیز را آقای صابری هم به لطافت بحث برسند

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع مَا لِصَاحِبِ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ مِنْهَا فَقَالَ كُلُّ شَيْ‌ءٍ مَا عَدَا الْقُبُلَ بِعَيْنِهِ‌

کافی جلد 5 صفحه 538 حدیث 1. یعنی مجاور ها و امثال اینها نه گاهی اوقات مثلا می گوییم که بعینه. بعینه بله عرض کنم خدمت شما کأنه گاهی اوقات این در نفی حرمت تفخیز و این جور چیزها هست. گاهی اوقات مثلا می گوید که من خانه شما آمدم نبودید می گوید دقیقا خود خانه ما آمدید یعنی اشتباهی خانه همسایه ای چیزی نرفتید و این هم از همان باب است.

سؤال:

پاسخ: نفی مجاور امثال اینها اینها همه از نوع مشابه و امثال اینها است. بدل و اینها یک عنوان عام است. حالا ما اینها را جدا کردیم جوهرا با هم دیگر تفاوت جدی ای ندارند. ولی این یک مدل هست که نفی مشابه و بدل و مجاور و امثال اینها است. ولی گاهی اوقات در مقام نفی علم اجمالی است. چیزهایی شبیه علم اجمالی نفی تعلّق حکم به یک عنوان کلی ای که عنوان مورد نظر از مصادیق آن باشد. چیزهایی که شبیه علم اجمالی و اینها هستند یک سری موارد هم مشابه آن داریم. حلا از این موارد هم من چند تا یادداشت کردم می خوانم

عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّحْوِيِّ قَالَ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ لِي هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ

بعد در ادامه اش شروع می کند توضیح دادن که و من مثل ما جعفر بن محمد و یک مقداری ابراز تأسف می کند از فوت امام صادق علیه السلام.

ثُمَّ قَالَ لی اكْتُبْ

خب من مقدمات را شروع کردم نوشتن معمولا کاتب ها یک سری مقدماتی داشته است خطبه و این چیزها را می نوشتند و آن قسمت اصلی را منتظر بودند که دستور دهند که چه بنویسد. می گوید من آن مقدمات را نوشتم و نوشت

إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ فَقَدِّمْهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى إِلَى خَمْسَةٍ وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى وَ حَمِيدَةُ

همسر امام علیه السلام. ببنیید کافی جلد 1 صفحه 310 حدیث 13 می گوید اگر به یک نفر وصیت کرده است ولی اگر به چند نفر وصیت کرده است خب دیگر پخش شده است و نمی شود کاری کرد آن را. به خصوص این وصیت از آنو صیت های خاص است که خیلی به هر حال هوشمندانه تنظیم شده است و در نقلیات دیگر هم هست که خود شیعه ها هم از این متوجه شده اند که وصی واقعی چیست. گفته اند که ابو جعفر منصور و محمد بن سلیمان که امیر مدینه بوده است اینها که خب هیچی از مقسم خارج است. حمیده زن هست و زن هم نمی تواند امام باشد این روشن است. این که فرزند کوچکتر را ضمیمه فرزند بزرگتر کرده است نشانگر این است که فرزند بزرگتر مشکل داشته است. و الا قانون اولیه در وصی این است که فرزند بزرگتر باید به وصایت برسد مگر اینکه مشکلی داشته باشد. این خودش پیداست که آن فرزند بزرگتر مشکل داشته است که فرزند کوچکتر ضمیمه شده است و این نشانگر این است که این

سؤال:

پاسخ: نه نه آن که برای گول زدن است. نه بحث سر این است که

حالا چه کوچکتر باشد چه بزرگتر باشد آنها که می دانستند مراد کیست. می خواستند بهانه پیدا کنند. همین مقدار که 5 نفر به عنوان وصی تعیین می شوند

نه همین 5 نفر که به عنوان وصی تعیین می شود می گوید که دیگر نمی شود کاری کرد آن را. حتی عنوان وصی بودن به عنوان وصی بودن می کشتند. می گفتند چون وصی است باید کشته شود. می گوید اگر وصی است خب خود شما هم وصی هستید. اینها بهانه ظاهری در خر کردن مردم است!

داشتم حدیث رفع را مطالعه می کردم دیدم که چه بازی هایی در طول تاریخ وجود داشته است. خب رفع ما اکتب علیه یکی از چیزها بیعت های بزوری که از یک افرد می گرفتند. به زور از افرادی سلطان مال و اموال می گرفت. به زور آنها را قسم می داد. خب این یک مشکله ای بود. این حدیث معروف پیغمبر ست. خب اینها فقهایی که با دربارها مرتبط بودند اینها توجیه می کردند که این رفع ما اکرهوا علیه مال مشرکین است. این مشرکین مسلمان ها را مجبور می کردند که کفر بگویند آنها است و الا بین مسلمان ها این مسائل نیست و مشکلی ندارد. حالا بعضی هایشان تفصیل قائل می شدند می گفتند دزد باشد آن اکرهوا علیه حکم ندارد. سلطان نه. و این تفسیر

می گوید دزد آدم را می کشد ولی سلطان که نمی کشد. گفته بود که چیز کرده بود گفته بود قبل از انقلاب کسی را که زندان می بردند یا می کشتند یا چه می کردند خب داشت در مورد این که من زندان رفتم تعریف می کرد اینها دید که گفت که ما را کشتند.

یک چیز جالب من دیدم که می گوید که به امیر مدینه مردم مدینه شلوغ کرده بودند و از آنها به زور بیعت گرفتند و اینها امیر مدینه گفت که داستان

دقیق نخواندم احتمالا ذیل داستان محمد بن نفس ذکیه است. که قبلا چیز بوده است و به اصطلاح آن منطقه ده سال تقریبا حاکم بوده است و امثال اینها. می گوید که خبر دادند به آن جعفر بن سلیمان که امیر مدینه بود که مالک فتوا می دهد که رفع ما اکرهوا علیه. کأنه این بیعت هایی که مردم مدینه کرده اند از سر اکراه بوده است و کشک است و از این حرفها. می گوید که آن نزدیک بود که خلاصه در قلبش لحظه ای بیفتد آن چیزی را که بنای اسلام را استوار کرده بود از بین می رود ولی خدا را شکر که این طوری نشد و مالک را آورد و چیزش کرد. خلاصه خواباند و شلاق زدن. مالک مفتی چیز فلان و شلاق زدن چقدر سر همین جریان مالک شلاق خورد که چرا رفع ما اکرهوا علیه را به آن فتوا داده است و امثال اینها. بعدا خب خر اینها که از پل گذشت و اینها خلیفه آمد و غلط کردی مالک را چیز می کنی و آن را از کار برکنار کرد و مشکل هم حل شد و این چیز بود و بازی هایی که در طول تاریخ برای دین را ملعبه سیاست بازی ها قرار دادند و بله.

حالا عرض کنم خدمت شما که اینها بحث این بود که این وصیّت را به عنوان کأنه یک وصیت شرعی و امثال اینها تلقی می کردند و خب یک جوری برای این که در اذهان مردم کارهای خودشان را توجیه کنند رفتار می کردند. این جور نبوده است که همین جور بی گدار به آب بزنند و بگویند که ما هیچ دیندار و با ایمان نیستیم. خودشان را کاملا با ایمان می دانستند و همین داستان یحیی است که با یک نوع عهد های سنگین به آن داده بودند که اگر خلیفه بخواهد نسبت به تو عکس العملی انجام دهد زن هایش مطلقه باشند چه باشند و از این جور چیزهای سنگین کرده بودند و بعد هم می خواست که یحیی را بکشد. نگران این بود که آن چیزها باشد افراد را می آورد و بالأخره در شرح حال ابو البختری است ابو البختری حاضر شد که بگوید که این به اصطلاح تعهدنامه ای که خلیفه داده است جنبه شرعی ندارد و از این جهت اشکال دارد و تعهد نامه را پاره کرد تا بتوانند

اینها به هر حال خود را خلیفه المسلمین تلقی می کردند و یک رنگ دینی و اسلامی به خودشان می دادند. بماند.

خب این هم این روایت. ببینید رجلٍ واحدٍ بعینه در مقابل این که وصی آن چند نفر باشند و این یک

حالا واحدٍ بعینه. یعنی بحث وصی به این معنا اگر هم چند نفر وصی هستند، خب گاهی اوقات همه که با هم نمی توانند اعمال وصایت کنند به یک معنا

بالفعل شدن آن وصایت اجمالی و اینها است. خب این هم یک مطلب. حالا یک جور دیگری این است در مورد بعینه آن بحث کلی و فرد که می گویم این جوری اینها همه مشابه هم هستند.

إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ فَقَدِّمْهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى إِلَى خَمْسَةٍ وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى وَ حَمِيدَةُ

یک ماه من را در ازدواج موقّت قرار داد و زن هم قبول می کند می گوید که صیغه خوانده می شود که یک ماه چیز است.

رَ بِعَيْنِهِ ثُمَّ يَمْضِي فَيَلْقَاهَا بَعْدَ سِنِينَ

سالها می گذرد و میگوید که بابا یک ماه تو به ما چیز کردی در ازدواج موقّت ما قرار داشتی. بعد امام علیه السلام می گوید که باید معیّن باشد. یک ماه کلی به درد نمی خورد.

قَالَ فَقَالَ لَهُ شَهْرُهُ إِنْ كَانَ سَمَّاهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَّاهُ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا

شرط ازدواج موقّت تعیین

نه حالا آن یک بحث دیگر است. حالا فرض کنید که می گوید که به هر حال آن شهر بعینه باید معیّن شود ولو بالانصراف.

و لا یسمی الشهر بعینه. نه حالا آنها یک بحث های دیگر است. من نمی خواهم آن بحث هایش را امثال اینها احکامش را نمی خواهم

غرضم این نکته است که ان کان سمّاه مجرّد اینکه به طور کلی بگوید کأنه تسمیه نیست. تسمیه باید آن ماه مشخص باشد. معیّن باشد. که بشود با اشاره حسّیّه به آن اشاره کرد که کدام ماه. این یک ماه کلی به درد نمی خورد. ماه باید معیّن و مشخص باشد. بعینه در مقابل کلی است. کلی ای که البته کلی ای هست که تعیّن آن مثلا به اختیار زوج و زوجه اینها می گوید که نه باید در خود عقد معیّن باشد. عقد باید مشخص باشد که آن یک ماهی که این زوجیّت در آن یک ماه واقع می شود چه زمان است.

سؤال:

پاسخ: این کافی نیست. لا یسمّی الشّهر بعینه. نه مشخّص نیست. نه آن در واقع زوجینی نفسک شهرا و لا یسمی الشهر بعینه اگر به این معنا بگوییم که آن که من تعیین می کنم. لا یسمّی الشهر بعینه شهر را بعینه تعیین نکرده اند. یک چیزی در بحث نکاح بوده است که در بحث مهر هم مطرح است تحکیم المهر مفوّضه مرأه ای که مفوّضه المده و مفوّضه المهر. یک موقعی تعیین مهر را به یک مورد خاصی تعیین می کنند. می گویند فلانی مهر را تعیین کند یک بحث هایی هست که مفوّضه المهر یا مفوّضه الوقت حکمش چیست علی أیّ تقدیر این در این روایت این مقدارش روشن است که می گوید که اگر به طور کلی بخواهد شهر را معیّن کند دیگر فایده ندارد باید ان شهر مشخّص باشد.

خب این هم یک جور. یک جور دیگر دقیقا آن بحث شبیه ما نحن فیه این حالا یک مقداری چیز کرده ام که چیزهایی که یک مقداری دورتر از ما نحن فیه هست را یادداشت کردم. این که هست تقریبا عین ما نحن فیه است.

سئل ابا عبد الله ع عن رجل اكتسب مالا من حلال و حرام ثم أراد التوبة من ذلك و لم يتميز له الحلال بعينه من الحرام

در مالش هم حلال است هم حرام است. نمی داند که کدامش حلال است و کدامش حرام است.

ينه من الحرام فقال يخرج منه الخمس و قد طاب إن الله تعالى طهر الأموال بالخمس

مقنعه صفحه 283. خب این تعبیرات مختلفی بود که وجود دارد. ما نحن فیه حالا روایتش را باید خواند ببینیم که این بعینه بحث تأکید در مقابل دفع توهّم محتمل است. باید دید که چه توهمی محتمل بوده است که برای دفع آن توهم این عبارت تأکیدیه آورده شده است. گاهی اوقات یک روایتی هست این روایت را اول می خوانم که این روایت ظاهرا با روایت های بحث ما خیلی ارتباط ندارد ولی از جهتی ممکن است مشابه باشد.

انما حرم الله الحرام بعینه ما قلّ منه و ما کثر و احل الله الحلال بعینه ما قلّ منه أو کثر

مکارم الاخلاق صفحه 98. این فکر می کنم این روایت از آن روایت های مشابهات است. می گوید چیزی که شبیه حرام است حکم حرام را ندارد. چیزی که شبیه حلال است حکم حلال را ندارد. خود حلال و خود حرام. این خود حلال یعنی نه مشابهش. آن که حلال است شما باید توجه داشته باشید که مقیّد باشید به حلال و حرام. آن چیزی که حلال است نگویید که مثلا فرض کنید که حالا عرض کنم قیاس من احتمال می دهم که این برای نفی قیاس هست و مشابهش در مورد عادات قرآن در مورد ربا و بیع مطرح شده است که بعضی ها می گویند که این بیع و ربا یک حکم واحد دارند که چرا جدا شده است که آیه قرآن جواب می دهد که ربا حرام است و بیع حلال است و اینها شما ولو مشابهات اینها را می بینید کأنه مشابهت باعث نمی شود که حکم اینها حکم واحد شود. اینها از بحث ما خارج است ظاهرا. من دقیقا می خواهم خود آن روایاتی که اولا خود روایات خوانده شود و روایاتی که نزدیکتر هست در فهم روایات مورد بحث ما بهتر می شود آن را فهمید. خب من آدرس هایش را اول بدهم بعد یکی از عبارت هایش را الآن می رسیم می خوانم. آدرس محاسن جلد 2 صفحه 495 حدیث 596 و بعد از او یک سری روایت هست که بعضی هایش را می خوانم. کافی جلد 5 صفحه 228 حدیث 2 صفحه 313 حدیث 39 و 40. جلد 6 صفحه 339 حدیث 1. فقیه جلد 3 صفحه 341 حدیث 208. تهذیب جلد 6 صفحه 375 حدیث 1094 دویست و پانزده باب. جلد 7 صفحه 132 حدیث 579 پنجاهم باب. 226 حدیث 988 هشت باب. 989 نهم باب. جلد 9 صفحه 79 حدیث 337 هفتاد و دو باب. خب ببینید وقتی ما روایات را می بینیم خیلی روشن است که این روایات در مقام این است که می خواهد نفی علم اجمالی را بکند خیلی واضح است و این بیاناتی که مرحوم شیخ می خواهد مطرح بفرماید اصلا با روایات سازگار نیست. مرحوم شیخ گویا کل روایت را به طور کامل ندیده است. قطعه خاص آن را دیده است. در حالی که این روایات صدر و ذیلی دارند و اگر به آن صدر و ذیل اگر کسی ببیند مطلب خیلی واضح است و روایت مشابهی که در کنار آن روایات در معنا کردن آن روایات مفید است. من اجازه بدهید بله یک روایت مشابه چون نمیرسم فقط من یک روایت مشابه روایت ما نحن فیه را بخوانم بعد خود روایت های چیز را بعدا می خوانم. یک روایتی هست در قرب الاسناد صفحه 97 حدیث 330 وارد شده است که سندش این است که عنهما عن حنان

عنهما محمد بن عبد الحمید و عبد الصمد بن محمد هست که راویان این روایت هستند. در کافی هم علی بن سدیر وارد شده است که سند هایش خوب هست فقط خود حنان را اگر کسی تصحیح کند روایت تصحیح می شود و اگر کسی حنان را قبول نداشته باشد که خب روایت تصحیح نمی شود. حالا

قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَمَلٍ رَضَعَ مِنْ خِنْزِيرَةٍ،

حمل یعنی گوسفند. نمی دانم مطلق گوسفند هست یا مثلا برّه است ظاهرا حمل بچه گوسفند تحویل حمل شد یکی از ماه های برج های نجومی که حمل هست چون حمل چون ثور حمل برّه آن عکسی که می کشند برای برج های نجومی عکس برج حمل یک برّه است. ظاهرا در ذهنم هست که حمل ثور است. چون حمل چون ثور. حمل آن که در ذهنم هست که گوسفند است ولی آن جوری که در ذهنم هست برّه است نه مطلق گوسفند

ثُمَّ اسْتُفْحِلَ الْحَمَلُ

خود آن حمل از یک خنزیره ای خلاصه شیر خورده است بعد بزرگ شده است خودش در حدی قرار گرفته است که بتواند چیز کند به اصطلاح تولید مثل کند.

فِي غَنَمٍ،

غنم یعنی گلّه. در یک گلّه ای این چیز کرده است. فخرج له آنها را کشته است.

لُ فِي غَنَمٍ، فَخَرَجَ لَهُ نَسْلٌ، مَا قَوْلُكَ فِي نَسْلِهِ؟ فَقَالَ:

«مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ نَسْلِهِ بِعَيْنِهِ فَلَا تَقْرَبْهُ، وَ أَمَّا مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ مِنْهُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْجُبُنِّ كُلْ وَ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ»

که این روایت خیلی هم مشابه آن روایت غنم موطوع است. در غنم موطوع یک جوری آن غنم باید تعیین می شد ولی مرتزع از خنزیره را بنا بر این روایتی که وارد شده است نیاز نیست ولو آن چیزی که از آن نسل دقیقا از همان نسل خنزیره هست و آن حمل آن را تولید کرده است آن می گوید که محرّم است و الا محرّم نیست. این

سؤال:

پاسخ: نه نه فخرج له نسلٌ. ما قولک فی نسله. این می گوید ما علمت بنابراین سؤال این است که علم اجمالی داریم که در این غنم، از نسل آن چیز وجود دارد. می گوید که ان که می دانی از نسلش بعینه است آن فلا تقربها. ببینید این من در مورد اینکه آیا می شود همه این گوسفند ها را از انها استفاده کرد این ظهور ندارد ها. آن که هست چون مفروض این است که از یک گوسفند دو گوسفند می خواهد استفاده کند. این که همه گوسفند ها را می خواهد استفاده کند ظاهرش این نیست ولی از این استفاده می شود که احتیاط به وجوب موافقت قطعیه لازم نیست. وجوب موافقت قطعیه که از آن غنم موطوع قطیع غنم و امثال اینها استفاده می شد که بالأخره باید معیّن شود آن شیئی که هست ولی این می گوید که معیّن هم نشود اگر علم تفصیلی داشتید که این محرّم است آن کافی است اگر علم تفصیلی نداشته باشید اشکالی ندارد. بنابراین اگر شما همه اینها را بخورید در واقع یک علم پیدا می کنید آن محرّمه ای که نسل هست خورده اید به جهت ان اشکال دارد ولی جایی که صرفا احتمال است که محرّم را مرتکب شده باشید آن اشکالی ندارد. بعدا در مورد اینها صحبت می کنیم که باید اینها را چه کرد با روایت دیگری. نحوه جمع بین این روایات و روایاتی که از آن تنجیز علم اجمالی استفاده می شود اینها را باید چطوری جمع کرد من فردا روایت های بعینه را می خوانم و بعدا در مورد آنها صحبت کنیم عمده این است که خب از یک طرف هم روایات اقتضا می کند که علم اجمالی تنجیز می کند. جمع بین اینها را چه کنیم نحوه جمع بین اینها

همه را پذیرفتیم بعضی از چیزهای خاصش را نپذیرفتیم و الا اکثرش را پذیرفتیم. دو سه چیزهایی که آقای حائری جعل بدل کرده بود را تازه همان جعل بدل ها را گفتیم به عنوان مؤید خوب هستند و در مورد اینکه موافقت قطعیه لازم نیست هم به یک معنا پذیرفتیم. این که حالا مخالفت قطعیه می شود کرد و اینها را به یک معنا نپذیرفتیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد